



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۶۲

یوسف کنعانیم روی چو ماهم گواست
هیچ کس از آفتاب خط و گواهان نخواست

سرو بلندم تو را راست نشانی دهم
راستتر از سروقد نیست نشانی راست

هست گواه قمر چستی و خوبی و فر
شعشعه اختران خط و گواه سماست

ای گل و گلزارها کیست گواه شما
بوی که در مغزهاست رنگ که در چشمهاست

عقل اگر قاضیست کو خط و منشور او
دیدن پایان کار صبر و وقار و وفاست

عشق اگر محرم است چیست نشان حرم
آنک بجز روی دوست در نظر او فناست

عالم دون روسپیست چیست نشانی آن
آنک حریفیش پیش و آن دگرش در قفاست

چونک به راهش کند آن به برش درکشد
بوسه او نه از وفاست خلعت او نه از عطاست

چیست نشانی آنک هست جهانی دگر
نو شدن حالها رفتن این کهنه‌هاست

روز نو و شام نو باغ نو و دام نو
هر نفس اندیشه نو نوخوشی و نوغناست

نو ز کجا می‌رسد کهنه کجا می‌رود
گر نه و رای نظر عالم بی‌منتهاست

عالم چون آب جوست بسته نماید ولیک
می‌رود و می‌رسد نو نو این از کجاست

خامش و دیگر مگو آنک سخن بایدهش
اصل سخن گو بجو اصل سخن شاه ماست

شاه شهی بخش جان مفخر تبریزیان
آنک در اسرار عشق همنفس مصطفاست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، سطر ۷۲۳

جان بسی کندی و اندر پرده‌ای
زانک مردن اصل بد ناورده‌ای

تا نمیری نیست جان کندن تمام
بی‌کمال نردبان نایی به بام

چون ز صد پایه دو پایه کم بود
بام را کوشنده نامحرم بود

چون رسن یک گز ز صد گز کم بود
آب اندر دلو از چه کی رود

غرق این کشتی نیابی ای امیر
تا بننهی اندرو من الاخیر

من آخر اصل دان کو طارقست
کشتی وسواس و غی را غارقست

آفتاب گنبد ازرق شود
کشتی هس چونک مستغرق شود

چون نمردی گشت جان کندن دراز
مات شو در صبح ای شمع طراز

تا نگشتند اختران ما نهان
دانک پنهانست خورشید جهان

گرز بر خود زن منی در هم شکن
زانک پنبه گوش آمد چشم تن

گرز بر خود می‌زنی خود ای دنی
عکس تست اندر فعالم این منی

عکس خود در صورت من دیده‌ای
در قتال خویش بر جوشیده‌ای

هم‌چو آن شیری که در چه شد فرو
عکس خود را خصم خود پنداشت او

نفی ضد هست باشد بی‌شکی
تا ز ضد ضد را بدانی اندکی

این زمان جز نفی ضد اعلام نیست
اندترین نشات دمی بی‌دام نیست

بی‌حجابت باید آن ای نو لباب
مرگ را بگزین و بر دران حجاب

نه چنان مرگی که در گوری روی
مرگ تبدیلی که در نوری روی

مرد بالغ گشت آن بچگی بمرد
رومیی شد صبغت زنگی سترد

خاک زر شد هیات خاکی نماند
غم فرج شد خار غمناکی نماند

مصطفی زین گفت کای اسرارجو
مرده را خواهی که بینی زنده تو